

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 23-45
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34426.2101

**Democracy and Social Movements:
A Critical Review on the Book
Can Democracy Be Saved?
*Participation, Deliberation and Social Movements***

Behnam Joodi*

Mohammad Yeganeh**

Abstract

This article reviews the book *Can Democracy Be Saved? Participation, Deliberation and Social Movements* Written by Donatella Della Porta. Della Porta's main question in this book is, "Can democracy be saved?" And his response is to "going beyond its liberal model, broadening reflection on participation and deliberation inside and outside institutions" through social movements. Della Porta's book is two books in one. The first part of the book deals with the normative discussion of the evolution of the concept of democracy from liberal to deliberative in the last two centuries. The second part is the practice of democracy by social movements in the contemporary world in light of the evolution of the Internet and social networks, which seeks to move from representative democracy to direct democracy. This book is a discussion of the New Left and radical democracy, which seeks to transition from representative democracy to deliberative democracy through social movements. Contemporary social movements, according to Della Porta, are no longer labor movements, unlike in the past, but include a wide range of people and have a high capacity for mobilization using new communication media.

Keywords: Representative Democracy, Deliberative Democracy, Social Movements, Internet, Social Media.

* PhD in Political Science, Political Thought, Department of Political Sciences, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author), behnamj06@gmail.com

** Faculty Member of Payam-e Noor University, Lorestan, Iran, yeganeh1987@pin.ac.ir

Date received: 2021-04-17, Date of acceptance: 2021-07-31



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی: نقد کتاب می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی

بهنام جودی*

محمد یگانه**

چکیده

در این مقاله به معرفی و ارزیابی کتاب *می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی* نوشته دونا تالا دل‌پرتا می‌پردازیم. پرسش اصلی دل‌پرتا در این کتاب این است که «آیا می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» و پاسخ او «فراتر رفتن از مدل لیبرال و بسط دادن بازتاب آن بر مشارکت و تأمل در نهادهای داخلی و خارجی» از طریق جنبش‌های اجتماعی است. کتاب دل‌پرتا در واقع دو کتاب در یک کتاب است که بخش نخست آن به بحث هنجاری در باب تحول مفهوم دموکراسی از لیبرال تا شورایی در دو سده گذشته می‌پردازد. بخش دوم آن، پراکتیس دموکراسی از سوی جنبش‌های اجتماعی در جهان معاصر، با توجه به تحول فناوری‌های ارتباطی مانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، است که تلاش دارد از دموکراسی نمایندگی به دموکراسی مستقیم گذار کند. این کتاب بحثی در حوزه مباحث چپ جدید و دموکراسی رادیکال است که به دنبال گذار از دموکراسی نمایندگی به دموکراسی شورایی از طریق جنبش‌های اجتماعی است. جنبش‌هایی که از نظر دل‌پرتا، برخلاف گذشته، دیگر کارگری نیستند، شامل طیف‌های گوناگون می‌شوند و با استفاده از رسانه‌های ارتباطی جدید توانی بالا برای بسیج دارند.

* دکترای علوم سیاسی، اندیشه سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
behnamj06@gmail.com

** مربی علوم سیاسی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور دلفان، لرستان، ایران، yeganeh1987@pin.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

کلیدواژه‌ها: دموکراسی نمایندگی، دموکراسی شورایی، جنبش‌های اجتماعی، اینترنت، شبکه‌های اجتماعی.

۱. مقدمه

اروپا در دو سده گذشته و جهان در سده گذشته شاهد تحولاتی عمیق در حوزه اجتماعی - سیاسی بوده است و دو بحث «دموکراسی» و «جنبش‌های اجتماعی» در کانون مباحث و تحولات قرار داشته است. مطالعه جنبش‌های اجتماعی، که مطالعات کلاسیک نامیده می‌شوند، از اواسط سده بیستم به این سو با چالش‌هایی مواجه شده‌اند. از همین رو، از ۱۹۷۰م به بعد، تحلیل‌گران جنبش‌های اجتماعی و شرکت‌کنندگان در آن‌ها بحث «جنبش‌های نوین اجتماعی» را آغاز کردند. این جنبش‌ها خارج از مجرای نهادهای رسمی فعالیت می‌کردند و به جای اهداف صرفاً اقتصادی بر مسائل شیوه زندگی، اخلاق، یا هویت تأکید داشتند. مثال‌های پرشمار بیان‌گر این مفهوم‌سازی بودند. برای مثال، آلبرتو ملوچی به فمینیسم، «جنبش سبزها»، جنبش صلح، و جنبش جوانان استناد می‌کند (کالبون ۱۳۸۳: ۱۵۱). از سده بیست‌ویکم شاهد جنبش‌هایی در سطح جهانی که از مثال‌های پیش‌تر گفته‌شده فراتر رفته‌اند و جنبش‌هایی سیاسی برای دستیابی به دموکراسی‌اند و به‌طور مستقیم وجود دولت‌ها و نهادها را هدف قرار می‌دهند. این جنبش‌ها از فناوری‌های جدید مانند اینترنت و شبکه‌های اجتماعی برای بسیج و هماهنگی اعتراض‌ها و اطلاع‌رسانی‌ها استفاده گسترده می‌کنند. نمونه‌های بارز این‌گونه از جنبش‌ها در بهار عربی، اشغال وال استریت، یا جنبش دموکراسی‌خواهی هنگ‌کنگ قابل‌اشاره است. از سوی دیگر، دولت‌ها نیز برای مقابله با این جنبش‌ها و کنترل یا سرکوب آن‌ها به ابزارها و شیوه‌های جدید روی آورده‌اند. مسئله دیگر، باتوجه به این مباحث و مطالعات تجربی درباب جنبش‌ها، نظریه‌ها درباب دموکراسی است که در طی دو سده گذشته و به‌طور موازی با این جنبش‌ها دچار دگرگونی شده‌اند. از همین رو، نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند تا راه‌حلی برای مسئله دولت‌ها و جنبش‌ها در جهت دستیابی به دموکراسی بیابند. یکی از این نظریه‌پردازان دوناتلا دلاپرتاست.

دوناتلا دلاپرتا در کتاب *می‌توان دموکراسی را نجات داد؟* تلاش دارد تا با درارتباط قراردادن نظریهٔ هنجاری و پیوند تجربی میان جنبش‌های اجتماعی در جهت دموکراتیزاسیون بحث کند و به‌نوعی تلاش دارد با روایتی ویژه از ناکارآمدی دموکراسی‌های لیبرال و نمایندگی بدیلی از دموکراسی فراملی و جهانی را ارائه کند که می‌تواند از طریق مشارکت و جنبش‌های اجتماعی تحقق یابد و نابرابری‌های موردادعای چپ‌ها در نئولیبرالیسم را رفع

کند. عمده تمرکز دلپرتا پیوند دادن نظریه دموکراسی مشارکتی، که از دموکراسی نمایندگی لیبرالی متمایز می‌شود، با جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان موتور محرک و اعمال‌کننده این نوع از دموکراسی است. لذا، جنبش‌های اجتماعی جدید برای او محقق‌کنندگان دموکراسی‌اند. از نظر گیدنز:

جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان شیوه‌های درگیری بنیادین، که در زندگی اجتماعی مدرن بسیار اهمیت دارند، راه‌نماهای مهمی را برای دگرگونی‌های بالقوه آتی فراهم می‌سازند و بارقه‌هایی از آینده محتمل را نشان می‌دهند و تا اندازه‌ای وسایل تحقق آینده را نیز به دست می‌دهند. اما این را نیز باید تشخیص داد که این جنبش‌ها مبنای ضروری یا تنها مبنای دگرگونی‌هایی که ممکن است ما را به جهان امن‌تر و انسانی‌تر رهنمون کند نیستند (گیدنز ۱۳۷۷: ۱۹۰-۱۹۴).

به‌نوعی می‌توان گفت بحث دلپرتا در جهت بخش نخست عبارت گیدنز است، اما بخش دوم آن را نقض می‌کند. بر همین اساس، در این کتاب جنبش‌های اجتماعی به‌عنوان شیوه دست‌یابی به دموکراسی رادیکال، مشارکت مستقیم، و ایجاد جهانی امن‌تر و انسانی‌تر معرفی می‌شود. در این مقاله به تحلیل و ارزیابی آن می‌پردازیم. مشخصات دقیق کتاب به این صورت است:

دوناتلا دلپرتا (۱۳۹۸)، می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی، ترجمه سعید کشاورزی و علی روحانی، تهران، نشر ثالث، ۳۶۰ صفحه.

۲. معرفی کتاب

دوناتلا دلپرتا (Donatella Della Porta) (۱۹۵۶-) استاد علوم سیاسی و متخصص جامعه‌شناسی سیاسی اهل کشور ایتالیا است. از دلپرتا دو کتاب به فارسی ترجمه شده بود: کتاب *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی* به‌طور مشترک با ماریو دیانی با ترجمه محمدتقی دل‌فروز که در انتشارات کویر منتشر شده است. کتاب دوم هم با عنوان *نگاهی کثرت‌گرایانه به رویکردها و روش‌شناسی‌ها در علوم اجتماعی* به‌طور مشترک با جمعی از نویسندگان نوشته بود، که با مایکل کیتینگ ویراستار آن بودند، و محمدجعفر جوادی ارجمند و مجید فرهام آن را به فارسی ترجمه کرده بودند و در انتشارات روزنه منتشر شده بود. کتاب *می‌توان دموکراسی را نجات داد؟* نخستین کار مستقل دلپرتاست که به فارسی ترجمه شده است. کتاب دلپرتا دو کتاب در قالب یک کتاب است و حتی می‌توان گفت مجموعه

مقالاتی است که پس از بازنویسی هرکدام به‌عنوان یک فصل از کتاب ارائه شده است. از همین رو، برای معرفی می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد: ۱. دیالکتیک دموکراسی در دوران جدید، ۲. تجربه جنبش‌های اجتماعی در جهت دموکراتیزاسیون در سده بیست‌ویکم. در بخش نخست، دلپرتا تلاش می‌کند تا «اصول دموکراسی لیبرال و تکامل آن» را نشان دهد. سپس، به بررسی چالش‌هایی مانند «تضعیف توانایی هویت‌ساز احزاب سیاسی، انتقال قدرت به سازمان‌های بین‌المللی و کوچک‌سازی دولت رفاه» در قالب «نئولیبرالیسم» می‌پردازد (دلپرتا ۱۳۹۸: ۳۳-۳۴). دلپرتا معتقد است که «رشد اشکال متنوع و متعدد مشارکت سیاسی نامرسوم نشان‌دهنده رشد مفاهیم مشارکتی دموکراسی است». بر همین اساس، نخست به تعریف دموکراسی مشارکتی و بررسی نظریه‌های هنجاری مختص آن با تمرکز بر بحث تاریخی شکل‌گیری حوزه عمومی کارگری در اروپا-فرانسه، بریتانیا، و آلمان- به برجسته‌کردن نقش‌های اجتماعی به‌ویژه کارگری می‌پردازد که از نظر او «مفاهیم مختلف دموکراسی را متفاوت با دموکراسی لیبرال» ارائه کردند و «بر حقوق جمعی و اجتماعی در برابر آزادی فردی و نیز مشارکت شهروندان در مقابل اعطای نمایندگی به سیاست‌مداران اصرار می‌کنند» (همان: ۷۲). دلپرتا معتقد است که ویژگی‌های گوناگون دموکراتیک مبتنی بر اصول مشارکتی در سازمان جنبش‌های اجتماعی ارتقا یافتند و با قدرت بیش‌تری در لحظات نزاع و کش‌مکش دوباره ظهور کردند. گسترش حقوق مشارکت در رشد اشکال غیرمرسوم مشارکت منعکس شد. مهم‌تر این‌که نقدهای وارد بر دموکراسی لیبرال خود را در حوزه‌های نظریه‌پردازی و تجربی مدل‌های دیگر دموکراسی و در تعداد فزاینده‌ای از جنبش‌های اجتماعی نمایان ساخته است» (همان: ۱۰۸). سپس، ضمن معرفی «مباحث درباره نظریه هنجاری» به تحقیقات تجربی درباره «مفاهیم و روش‌های دموکراتیک در جنبش‌های اجتماعی» با تمرکز به «دو موج اعتراض» در ابتدای سده بیست‌ویکم می‌پردازد. از نظر دلپرتا، «مفاهیم شورایی دموکراسی... بر اهمیت منافع بنیادین یا هویت‌هایی اصرار می‌کند که باهم مواجه می‌شوند تا به‌صورت دموکراتیک ساخته شوند». لذا، دموکراسی صرفاً شمردن آرا نیست، بلکه «به‌طور ویژه روشی برای ساختن اولویت‌ها از طریق گفت‌وگوی شمول‌گرا و با کیفیت زیاد نیز است». نظریه‌های جدید درباب دموکراسی شورایی تلاش کرده‌اند «مشارکت و شورا» را به‌هم پیوند بزنند و «جنبش‌های اخیر، با درجات مختلف، همین کار را انجام داده‌اند: تأکید بر ضرورت تشکیل حوزه‌های عمومی متعدد و باز برای مشارکت بازیگران مختلف و متکثر» (همان: ۱۴۷-۱۴۸).

در مرحله بعد، دلپرتا به بحث «دموکراسی الکترونیک؟ فناوری‌های نوین و تعمیق دموکراتیک» با نگاهی به «بخش‌هایی از دموکراسی، رسانه جمعی، و جنبش‌های اجتماعی» معتقد است که آن‌ها «می‌توانند مشخصاً در ارائه چشم‌اندازی رابطه‌ای و برساخت‌گرایانه که به موقعیت‌های هنجاری کنش‌گران گوناگون اهمیت می‌دهد» مفید باشند. «به‌صورت گسترده‌تری، این امر به معنی توجه به نفوذپذیری مرزهای میان این سه مفهوم و هم‌چنین تعامل میان سه زمینه‌ای است که سه مفهوم یادشده تمایل به جداسازی‌شان داشته‌اند» (همان: ۱۵۱). درنهایت، دلپرتا بحث را با عنوان «چالش حکمرانی جهانی» برای بخش بعد آماده می‌کند. او با طرح این بحث که «توسعه دموکراسی در سطح فراملی بسیار بیش‌تر از قبل ضروری جلوه می‌کند»، دلیل آن را مبتنی‌بودن «سیستم بین‌المللی» بر «حکمرانی دولت‌های ملی» می‌داند که در درون «سیستمی سیاسی» با «قدرت‌های چندسطحی هم‌پوشان»، «تمایز و تفکیک کارکردی اندک، و مشروعیت دموکراتیک ناچیز» رشد کرده‌اند. درمقابل، جهانی‌شدن «چندملیتی شدن ارتباطات سیاسی» و وابستگی متقابل اقتصادی را همراه دارد. هم‌چنین، جهانی‌شدن موجب آگاهی از «اشتراکات جهانی» شده است که از سطح ملی فراتر می‌رود. از همین‌رو، «مدل لیبرال-دموکراسی از نظر انتقال قدرت به بدنه‌های سیاسی غیرپاسخ‌گوی انتخاباتی» با چالش روبه‌رو شده است و در چنین وضعیتی دلپرتا از «محدوده‌ای که مدل‌های مشارکتی و شورایی دموکراسی قادر به مشارکت در بعد فراملی» اند پرسش می‌کند (همان: ۱۸۴-۱۸۵). «با افزایش شایستگی‌های سازمان‌های بین‌المللی، مسئله پاسخ‌گویی دموکراتیک آن‌ها» تبدیل به دستور کار محققان و شهروندان شده است و «بازاندیشی‌ها در این زمینه به تنش‌های میان نیاز هنجاری به ایجاد نهادهای دموکراسی جهانی و دشواری‌های تجربی در پیاده‌سازی این پروژه‌ها اشاره می‌کند... افزایش قدرت سازمان‌های بین‌المللی بذره‌های توسعه جامعه مدنی جهانی و وعده‌های دموکراتیک‌سازی بین‌المللی از پایین» را به‌همراه آورده است (همان: ۲۱۱-۲۱۲).

در بخش دوم، دلپرتا بر مبنای چالش‌های برشمرده برای لیبرال-دموکراسی به مبحث جهانی‌شدن، نتولیرالیسم، جنبش‌های اجتماعی و نسبت آن‌ها با دموکراسیزاسیون، واکنش دولت‌ها، و... با تمرکز بر سده بیست‌ویکم می‌پردازد. او ادامه بحث بخش پیشین را با عنوان «دموکراتیک‌سازی و جنبش‌های اجتماعی» پیش می‌برد. از نظر او، حوادث بهار عربی به عنوان پیروزی دموکراسی یا «فرایندهای دموکراتیک‌سازی از پایین» هنوز نظر عالمان اجتماعی را جلب نکرده است، چراکه مطالعات دموکراتیک‌سازی بر «نخبگان» تأکید دارد، درحالی‌که «مطالعات جنبش‌های اجتماعی نیز بر دموکراسی‌های مستقر متمرکز است».

از همین رو، «روشن می‌کنم که چگونه چشم‌انداز یک جنبش اجتماعی می‌تواند به فهم‌گذار به دموکراسی و موفقیت‌ها و محدودیت‌های آن کمک کند» (همان: ۲۱۵). در ادامه بررسی جنبش‌های اجتماعی، دل‌پرتا بحث «محدودسازی مشارکت شهروندان: پلیسی‌کردن اعتراض» را پیش می‌کشد و به بررسی تحولات دهه‌های متأخر «در کنترل اعتراض‌ها و چالش‌هایی که این تحول‌ها برای توسعه دموکراسی با کیفیت بالا مواجه‌اند» می‌پردازد (همان: ۲۶۱). از نظر دل‌پرتا، «مشخصه اصلی پلیسی‌کردن اعتراض‌ها در هزاره جدید بی‌رحمی پلیس و گرایش به «نمایش زور» است». حضور بسیار آشکار و گسترده پلیس برای دل‌پرتا تداعی‌گر سبک زور دهه‌های هشتاد تا نود میلادی در سده بیستم است که با «حوزه‌های جدید اعتراض، چهارچوب‌های پلیس، و فناوری تطبیق یافته است». در نتیجه، «حق اعتراض ظاهراً در موارد دیگری نیز به صورت گزینشی اجرا می‌شود» و «قانون‌گذاری‌های ضدتروریستی تا حد زیادی حقوق معترضان را کاهش داده است». بر همین اساس، «اثرات چالش‌های حق اعتراض، به دلیل رشد فزاینده دموکراسی مشارکتی و شورایی و هم‌چنین افزایش بحران‌های نهادهای نمایندگی، روزبه‌روز پراهمیت‌تر می‌شود» (همان: ۲۸۴-۲۸۶). در نهایت، با بحث «تجارب شورایی درون نهادها» دل‌پرتا به این مسئله می‌پردازد که نهادهای اروپایی در سده بیست‌ویکم «نیاز به اصلاح شیوه‌های دموکراتیک فعلی و معرفی ابزارهای جدید مشارکت شهروندان در شورای عمومی را درک کرده‌اند». حتی «حاکمان محلی، منطقه‌ای، و ملی نیز تلاش‌هایی را در جهت ابداع و احیای روش‌های دموکراتیک انجام داده‌اند» که پاسخی «به کاهش قابل‌ملاحظه اشکال مرسوم مشارکت و میزان اعتماد به نهادهای نمایندگی انجام می‌شود». بر همین اساس، دل‌پرتا با مرور «منطق‌های متفاوتی که در پشت این تلاش‌ها وجود دارد» و «ظرفیت آن‌ها جهت توسعه دموکراسی» «نهادهای لیبرال» را با «مدل‌های مشارکتی و شورایی» ربط می‌دهد و به ارزیابی آن‌ها می‌پردازد (همان: ۲۸۹-۲۹۰) و نتیجه می‌گیرد که نقدهایی که جنبش‌های اجتماعی بر دموکراسی نمایندگی داشته‌اند، در سطح ملی و فراملی، نهادهای بدیل را پیش‌نهاد کرده است و «اشکال شورایی و مشارکتی در تصمیم‌گیری عمومی... در حوزه‌های ارتباطی میان نهادها و شهروندان عملیاتی شده است». سازمان‌های جنبش‌های اجتماعی تجارب به‌دست‌آمده را از طریق «راه‌هایی جهت کاتالیزه کردن مطالبات به‌سوی نهادهای سیاسی و تبلیغ مدل بدیل سیاست و دموکراسی از پایین» ترویج کرده‌اند. هرچند «بیش‌تر این تجارب انتظاراتی که به‌خاطر آن ایجاد شده‌اند برآورده نمی‌کنند، چراکه استانداردهای جامعیت، کیفیت‌گفتمان، و به‌خصوص توان‌مندسازی هم‌چنان در سطح پایین مانده است» (همان: ۳۱۲-۳۱۳).

۳. ارزیابی شکلی

کتاب *Can Democracy Be Saved?: Participation, Deliberation, and Social Movements* نوشته دوناتلا دل‌پرتا در ۲۳۸ صفحه به سال ۲۰۱۳ در Polity Press منتشر شده است. ترجمه فارسی کتاب تحت عنوان *می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی* در ۳۶۰ صفحه در نشر ثالث و با ترجمه سعید کشاورزی و علی روحانی در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. نسخه انگلیسی کتاب سه صفحه سپاس‌گزاری دارد که در آن، ضمن توضیح چگونگی شکل‌گیری ایده کتاب و مطالب هر فصل با توجه به تأثیرات صاحب‌نظران و همکاران گوناگون، نویسنده اشاره می‌کند که کلیت کتاب حاصل بسط ایده‌هایی است که پیش‌تر در قالب مقاله یا فصل‌هایی از کتاب‌های گوناگون منتشر شده است. هم‌چنین، کتاب ده فصل دارد که فصل اول به عنوان مقدمه و فصل آخر به عنوان نتیجه‌گیری است. در ترجمه فارسی کتاب، سپاس‌گزاری نسخه انگلیسی حذف شده است و به جای آن دل‌پرتا پیش‌گفتاری اختصاصی برای نسخه فارسی نوشته است. از هم‌ین‌رو، کتاب دارای پیش‌گفتار نویسنده بر ترجمه فارسی، در شش صفحه، است که به‌طور اجمال به اهمیت موضوع بحث دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی پرداخته و ده فصل است: ۱. مدل‌های دموکراسی: مقدمه، ۲. دموکراسی لیبرال: تکامل و چالش‌ها، ۳. دموکراسی مشارکتی، ۴. دموکراسی شورایی: بین نمایندگی و مشارکت، ۵. دموکراسی الکترونیکی؟ فناوری‌های نوین و تعمیق دموکراتیک، ۶. چالش حکم‌رانی جهانی، ۷. دموکراتیک‌سازی و جنبش‌های اجتماعی، ۸. محدودسازی مشارکت شهروندان: پلیسی‌کردن اعتراض، تجارب شورایی درون نهادها، ۱۰. می‌توان دموکراسی را نجات داد؟، نتیجه‌گیری، و هم‌چنین یادداشت‌ها، کتاب‌نامه، و نمایه.

جلد کتاب مطابق با جلد نسخه انگلیسی است و فقط عناوین به فارسی ترجمه شده است. جلد کتاب به‌رنگ آبی و عنوان اصلی با فونت درشت و به‌رنگ سفید در یک‌سوم بالایی جلد قرار گرفته است و به‌خوبی خوانده می‌شود. عنوان فرعی نیز زیر عنوان اصلی با فونت بسیار ریز و به‌رنگ زرد آمده است. نام نویسنده، مترجم‌ها، و انتشارات نیز به‌ترتیب در وسط جلد قرار دارد و نام نویسنده به‌رنگ زرد متمایز شده و خواناست. در یک‌سوم پایینی جلد نیز تصویر مجسمه‌ای سیاه‌رنگ به‌چشم می‌خورد، مردی سوار بر اسب با نقاب به‌چهره و پرچی در دست. در بالای عنوان کتاب کادری زردرنگ به‌چشم می‌خورد که چند خط از متن کتاب برای معرفی کتاب آمده است. در پشت جلد نیز همان رنگ آبی غالب است و تقریباً نیمی از آن را دو کادر زردرنگ پوشانده است که در اولی به معرفی

نویسنده پرداخته شده است و در دومی به اهمیت کتاب اشاره شده است. کاغذ به کاررفته در چاپ کتاب از نوع کاهی است که، با توجه به صفحه‌های به نسبت بالای کتاب، وزنی بسیار سبک دارد و خواندن را راحت‌تر کرده است. به لحاظ ظاهری، کتاب دارای طراحی و چاپی قابل قبول است.

نکته قابل اشاره در باب کتاب تکرار بیش از حد مباحث است، به گونه‌ای که پیش‌گفتار بر ترجمه فارسی در شش صفحه، فصل نخست به عنوان مقدمه در هفده صفحه، و فصل دهم به عنوان نتیجه‌گیری در هشت صفحه عملاً تکرار پی‌درپی بحثی است که همگی در چند صفحه کوتاه و مشخص قابل بیان است؛ صرف نظر از این که مطالب هر فصل نیز می‌توانست کوتاه‌تر و مفیدتر بیان شود. نکته دیگر بخش‌بندی فصل‌های کتاب است. هر فصل دارای چند بخش است، اما بدون این که این بخش‌ها شماره‌بندی شوند رها شده‌اند. این در صورتی است که بخش‌های اصلی و بخش‌های تابع بخش‌های اصلی مشخص نیست.

این جا می‌توان به برخی نکات اشاره کرد. نخستین نکته‌ای که می‌توان به آن اشاره کرد این است که کتاب فاقد مقدمه‌ای از مترجم‌هاست. به‌طور معمول، در کتاب‌هایی که ترجمه‌اند، مترجم‌ها مقدمه‌ای بر کتاب می‌افزایند و ضمن شرح هدف و انگیزه خود از ترجمه آن به معرفی نویسنده، کتاب، و اهمیت آن می‌پردازند تا موجب آشنایی ابتدایی و کلی مخاطب با کتاب و نویسنده شود و به‌هنگام مطالعه آن کم‌تر با ابهام مواجه شود. از همین رو، با فقدان مقدمه مترجم‌ها، کتاب بدون هیچ‌گونه اطلاعات جانبی در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد. هر چند نویسنده پیش‌گفتاری برای ترجمه فارسی نوشته است، مقدمه‌ای چندصفحه‌ای در باب معرفی کتاب و نویسنده می‌توانست به قلم مترجم‌ها نوشته شود. ترجمه نیز در حدی قابل قبول و روان است و نویسنده نیز اهل دشوارنویسی نیست و این کار را برای ترجمه و مخاطب آسان کرده است. صرف نظر از ترجمه خوب، برخی نکات مانند انتخاب معادل‌ها یا صفحه‌آرایی کتاب و وجود فاصله‌های اضافه میان کلمه‌ها در متن به چشم می‌خورد. از همین رو، در ادامه تلاش می‌کنیم تا این نکات را به شکل موردی بیان کنیم:

۱. در پیش‌گفتار نویسنده بر ترجمه فارسی، صفحه ۱۲، خط چهارم پارگراف آخر: «فقط با انجام انجام تحقیقات تطبیقی...»، «انجام» دو بار تکرار شده است.
۲. تقریباً صفحه‌ای در کتاب نیست که در آن چندین بار «فاصله» غیر معمول میان کلمه‌ها به چشم نخورد.

۳. صفحه ۱۷، خط آخر پاراگراف آخر: «... برای ایجاد دولتی "برای مردم" توجه می‌کند...»، مترجم‌ها برای «government» از معادل «دولت» استفاده کرده‌اند و به‌جز این مثال «حکومت» و «دولت» را در سراسر کتاب به‌عنوان معادل یک‌دیگر به‌کار برده‌اند. این در صورتی است که «دولت» معادل «state» انگلیسی است و «حکومت» معادل «government» انگلیسی و این دو - دولت و حکومت - مترادف یک‌دیگر نیستند و در کاربرد این دو باید دقت شود. لذا، این‌جا «حکومت» در معنای دقیق کلمه معادل مناسب است.

۴. صفحه ۱۸، تمام پاراگراف نخست، یک «نقل قول مستقیم» است که دل‌پرتا از «مورلینو» آورده است و در متن انگلیسی «نقل قول مستقیم» بودن آن پاراگراف را با فونتی کوچک‌تر متمایز کرده است، اما در ترجمه فارسی به «نقل قولی غیرمستقیم» و بخشی از متن تبدیل شده است. هم‌چنین، در صفحه ۴۵ پاراگراف سوم.

۵. از خط آخر صفحه ۱۸ تا نیمه صفحه ۱۹، دل‌پرتا دوباره یک نقل قول مستقیم طولانی از «مورلینو» آورده است و در خط دوم آن نقل قول در جمله «ویژگی‌های واقعی دولت‌های غربی» مترجم‌ها برای «دولت‌های غربی» در پانویس معادل «western politics» را آورده‌اند. این در صورتی است که در متن انگلیسی «western polities» آمده است. هرچند «c» به‌جای «e» در «polities» را می‌توان اشتباه‌تایی در نظر گرفت، معادل ارائه‌شده نیز خالی از اشکال نیست. «polity» در انگلیسی به «رویه یا طرز حکومت‌کردن» اشاره دارد و این‌جا مقصود نویسنده نه «دولت»، بلکه «حکومت‌داری یا حکم‌رانی» در غرب است: «حکم‌رانی غربی».

۶. صفحه ۳۵، پاراگراف نخست، شماره ۱: «... آزادی برای تشکیل و عضویت در به سازمان‌ها؛ «به» اضافه است.

۷. صفحه ۳۶، «an unbinding mandate» به «فرمان آزاد» ترجمه شده است که گویا نیست. «mandate» تنها به‌معنای فرمان یا حکم نیست، بلکه معنای «وکالت» هم می‌دهد. مترجمان کل جمله را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: «اگرچه شهروندان در انتخاب نمایندگان شرکت می‌کنند، اما اصل یک فرمان آزاد، از توانایی مدل دومی (اجرای وظایف دولت) در تصمیم‌گیری مستقلانه دفاع می‌کند». می‌توان آن را این‌گونه بازترجمه کرد: «اگرچه شهروندان در انتخاب نمایندگان شرکت می‌کنند، اصل وکالت نامشروط صلاحیت اجرای وظایف حکومت را برای گرفتن تصمیم‌های مستقل حفظ می‌کند».

۸. صفحه ۴۱ برای «institutional thresholds» معادل «آستانه نهادی» آمده است. باتوجه‌به این‌که جمله به جمع اشاره دارد، «آستانه‌های نهادی» دقیق‌تر خواهد بود.

۹. صفحه ۴۱ جمله «همانند موانعی روی یک کانال» برای «locks» معادل «موانع» آمده است که درست است، اما با توجه به محتوای سخن، می‌توان از معانی دیگر آن واژه مانند «موانع متحرک» استفاده کرد تا منظور نویسنده مبنی بر عبور از «آستانه‌های نهادی» به‌مانند عبور قایقی از کانالی که موانعی متحرک دارد روشن‌تر شود.
۱۰. جمله‌ها یا عبارت‌هایی که درون متن به‌صورت ایتالیک آمده است در ترجمه فارسی به‌شکل ساده آورده شده است.
۱۱. صفحه ۴۸، «تشخیص دهد» به‌صورت جمع می‌آید «تشخیص دهند».
۱۲. صفحه ۵۰ در پانویس، «societies»، «o» جا افتاده است.
۱۳. صفحه ۶۰، «دموکراسی‌های لیبرال... اما به مشروعیت‌بخشی به خودشان به‌مثابه دموکراسی کارآمد، در اعطای رفاه به شهروندانشان، تمایل داشتند». ترجمه نارساست. ترجمه پیش‌نهادی: «لیبرال - دموکراسی‌ها... برای مشروعیت‌بخشیدن به خودشان به‌عنوان دموکراسی کارآمد به اعطای رفاه به شهروندانشان متمایل بودند».
۱۴. صفحه ۹۷، «حکومت مشروطه عام» به‌عنوان معادل «popular constitutionalism» آمده است که چندان مفهوم و رسا نیست. «مشروطه‌خواهی عمومی» یا «مشروطه‌خواهی مردمی» پیش‌نهاد می‌شود.
۱۵. فصل چهارم در نسخه انگلیسی کتاب با دو پاراگراف طولانی آغاز می‌شود که به‌شکل ایتالیک و با فونتی ریزتر از بقیه پاراگراف‌ها متمایز شده است، اما در ترجمه فارسی پاراگراف دوم این‌گونه نیست.
۱۶. صفحه ۱۲۸، این جمله «علاوه بر از بی‌عدالتی اجتماعی و بحث و بنیان مشترک، فراگفتمان درباره یافتن اشکال مختلف دموکراسی است» به‌عنوان ترجمه این جمله آمده است:
- “Next to social injustice, a common base is the meta-discourse on the research for new forms of democracy”.
- ترجمه پیش‌نهادی: «علاوه بر بی‌عدالتی اجتماعی، فراگفتار مبنایی مشترک برای جست‌وجو درباب شکل‌های جدید دموکراسی است».
۱۷. صفحه ۱۳۷ در جمله «... با جنبش اجتماعی حقوق برابر برای همه اسپانیایی توضیح داده می‌شود» بهتر است به‌جای «اسپانیایی» از «اسپانیا» یا «اسپانیایی‌ها» استفاده شود.
۱۸. صفحه ۱۴۱ در جمله «شکی نیست که بحران فعلی بحرانی دموکراسی یا حتی چیزی بیش‌تر از آن» بهتر است «بحرانی دموکراسی» به «بحران دموکراسی» تغییر کند.

۱۹. صفحه ۱۵۷، عبارت «تأکید بر نابرابری قدرت کنش‌گران مختلف مداخله‌کننده در رسانه جمعی، در تعدیل دوطرفه برخی تصورات خام ولی مسلط از مدل سازمانی دروازه‌بان سودمند بوده است» به‌عنوان ترجمه عبارت زیر آمده است:

“The focus on inequality in power between the different actors who intervene in the mass media has been useful in counterbalancing some naive assumption of the (then-dominant) gatekeeper organizational model”.

جدای از این‌که ترجمه نارساست، برای «gatekeeper» معادل دروازه‌بان آمده است. در حوزه رسانه، اعم از وبلاگ تا رسانه‌های جمعی و اجتماعی، این عنوان به کسی اطلاق می‌شود که متصدی گزینش اطلاعات است. ترجمه پیش‌نهادی: «تأکید بر نابرابری قدرت میان کنش‌گران متفاوت که در رسانه جمعی مداخله می‌کنند و تأثیر می‌گذارند در خنثی کردن برخی مفروض‌های ساده‌لوحانه مدل مسلط، سازمانی، و گزینش‌گر (در رسانه) سودمند بوده است».

۲۰. صفحه ۱۵۸، معادل «تولیدکنندگان» برای «producer»، با توجه به این‌که در متن درباب رسانه و فضای مجازی سخن گفته شده است، بهتر است به «تولیدکنندگان محتوا» تبدیل شود.

۲۱. صفحه ۱۷۰، «بوم‌شناختی رسانه‌ای جدید» به‌عنوان ترجمه «a new media ecology» آمده است. «بوم‌شناسی رسانه‌ای جدید» پیش‌نهاد می‌شود.

۲۲. صفحه ۱۷۴، در پاراگراف نخست و خط چهارم، «برای مثال» دو بار پشت‌سرهم تکرار شده است که در متن انگلیسی چنین نیست.

۲۳. صفحه ۱۷۷، پاراگراف نخست، «در جهت منافع لابی‌های رسانه‌ای ضربه بود»، «ضربه» به‌اشتباه آمده است.

۲۴. صفحه ۱۷۸، برای «viral» معادل «ویروس‌وار» آمده است که معادل‌های «فراگیر» یا «همه‌گیر» پیش‌نهاد می‌شود.

۲۵. صفحه ۱۸۰، پاراگراف نخست، در جمله «تا به امروز، از بسیج از طریق رسانه‌های اجتماعی»، «از بسیج» معادلی برای «mobilization» آمده است. «از» اضافه است و معادل «بسیج کردن» یا «بسیج‌سازی» پیش‌نهاد می‌شود.

۲۶. صفحه ۱۸۷، عبارت «تمایل در حال رشد دولت‌های ملی به توجیه تصمیم‌های نامرسوم، مانند کاهش بودجه در پی محدودیت‌های تحمیل‌شده بر فرایند اتحاد اروپا، به نگاه

انتقادی به گزینه‌هایی شده منجر است که نهادهای اروپایی برگزیده‌اند» به‌عنوان ترجمه عبارت زیر آمده است:

“The growing tendency of national governments to justify unpopular decisions such as budget cuts as following from restrictions imposed by the process of European integration has increased the critical attention paid to choices made by European institutions”.

ترجمه پیش‌نهادی: «گرایش روبه‌رشد حکومت‌های ملی برای توجیه تصمیم‌های نامعمول، مانند کاهش بودجه که متعاقب محدودیت‌هایی بود که با پروسه اتحاد اروپا تحمیل شد، توجهات انتقادی را به تصمیم‌های اتخاذی از سوی نهادهای اروپایی افزایش داده است».

۲۷. صفحه ۲۳۶، جمله «با انجام مقایسه عمیق از برمه، اندونزی و فیلیپین، وینست بودریو یادآور می‌شود...»، «مقایسه عمیق از» به‌عنوان معادل «in-depth comparison of» آمده است. پیش‌نهاد می‌شود جمله این‌گونه بازنویسی شود: «وینست بودریو با مقایسه دقیق و جامع برمه، اندونزی، و فیلیپین توضیح می‌دهد...».

۲۸. صفحه ۲۵۳، در جمله «در طول موج سال ۱۹۸۹، به‌صورت بین‌بیناملیتی»، جزء دوم معادلی برای «cross-nationally» آمده است. پیش‌نهاد می‌شود جمله این‌گونه بازنویسی شود: «در طول موج بیناملی سال ۱۹۸۹...».

۲۹. صفحه ۲۸۷، «پهن‌دامنه‌تر» معادل «sweeping» آمده است. باتوجه‌به این‌که در جمله از «اصلاحات» صحبت شده است، معادل «گسترده‌تر» پیش‌نهاد می‌شود.

۳۰. صفحه ۳۰۳، «از یک برش جامعه» معادل «from a cross-section of society» آمده است. «cross-section»، زمانی‌که درباره جامعه و مسائل اجتماعی به‌کار می‌رود، به‌معنای «نمونه‌ای بارز یا جامع» است. «به‌واسطه نمونه‌ای بارز از جامعه» پیش‌نهاد می‌شود.

۳۱. صفحه ۳۰۵، «بحث‌های مشارکت‌کنندگان»، صرف‌نظر از این‌که «ی» بحث‌ها اضافه است، «بحث‌های» معادل «an ongoing discussion» آمده است. معادل «بحث در حال انجام» یا «بحث متداوم» پیش‌نهاد می‌شود.

۴. ارزیابی محتوایی - روش‌شناختی

درباره کتاب دل‌پرتا می‌توان گفت:

دو کتاب در یک کتاب است و نویسنده به لطایف‌الحیلی از عهده انجام آن برمی‌آید. کتاب نخست، متنی درباب مدل‌های دموکراسی است - شورایی، مشارکتی، لیبرال،

الکترونیکی، و جهانی- و در قیاس با متن‌های دیگر این کتاب یک تیپولوژی است... کتاب دوم شرحی از این است که چگونه جنبش‌های اجتماعی دموکراسی را پراکتیس می‌کنند (Laurence 2014: 1).

دلایرتا «با مرور وضعیت دموکراسی معاصر تشریحاتی به وضعیت حاصل از جهانی‌شدن نئولیبرال می‌زند» (Smith 2014: 168). از همین روست:

دانش‌گرایان بار خود دربارهٔ ۱. جنبش‌های اجتماعی معاصر و ۲. نهادهای دموکراتیک را معطوف به پرسشی از آیندهٔ دموکراسی می‌کند. این ترکیب قدرت‌مند که دلایرتا ارائه می‌دهد، برای ما، میان این دو حوزه باید جالب‌توجه باشد... این نکته فرصت‌ها، انگیزه‌ها، و ابزاری برای بازسازی اساسی دموکراسی در نمایندگی غیرلیبرال و بیش‌تر در شیوه‌هایی در اختیار قرار می‌دهد که در بردارندهٔ مشارکت مستقیم است (Fung 2015: 50).

از نظر دلایرتا، نئولیبرالیسم به عنوان نوعی دشمن برای پراکتیس دموکراسی در غالب جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شود، به گونه‌ای که با پلیسی کردن اعتراض‌ها و بهره‌گیری از شیوه‌های نوین سرکوب سعی بر کنترل دارد. لذا، باتوجه به جهانی‌شدن و نئولیبرالیسم، به دموکراسی جهانی و فراملی نیازمندیم که از طریق جنبش‌های اجتماعی امکان‌پذیر خواهد شد. کلیت مدعای دلایرتا در این عباراتی که نقل کردیم خلاصه می‌شود. در ادامه، ما «پرسش اصلی» دلایرتا را مورد توجه قرار می‌دهیم و سپس، باتوجه به راه‌یافتی که برای طرح آن پاسخ اتخاذ کرده است، به ارزیابی پاسخ او می‌پردازیم.

۱.۴ نظریهٔ هنجاری: تحولات متداوم دموکراسی

اگر نظریهٔ سیاسی هنجاری را «طریقه‌ای برای گفت‌وگو پیرامون نهادها، به‌ویژه آن‌هایی که مربوط به کاربرد قدرت عمومی‌اند، و نیز رابطهٔ میان افراد و آن نهادها» بدانیم، چنین نظریه‌ای «توجیهاتی را که برای ترتیبات سیاسی موجود ارائه شده و هم‌چنین میزان توجیه‌پذیری دیگر ترتیبات ممکن را مورد بررسی قرار می‌دهد» (گلیسیسیر ۱۳۸۴: ۵۱). کتاب دلایرتا نیز، هم‌چنان‌که خود او تصریح کرده است، در حوزهٔ نظریه‌های هنجاری قرار می‌گیرد.

سؤالات اساسی و محتوایی نظریهٔ سیاسی از اوایل دههٔ ۱۹۷۰ را می‌توان به‌طور تقریبی در قالب دو مجموعه عنوان کرد. مجموعهٔ اول در ارتباط با وجود و هدف آن نهادهای سیاسی که ما آن‌ها را مجموعاً دولت می‌خوانیم است. آیا برای وجود دولت می‌توان

بنیان‌های اخلاقی تصور کرد؟ اگر چنین باشد چه بنیان‌هایی؟ چه زمانی احساس می‌کنیم که باید از قوانین دولت تبعیت نماییم؟ چه زمانی نافرمانی‌های مدنی قابل توجیه است؟ مجموعه‌ی دوم سؤالات محتوایی با مسئله‌ی عدالت توزیعی و دلالات و پی‌آمدهای آن برای آزادی سروکار دارد. اهمیت نسبی اخلاقی آزادی و مساوت چیست؟ آیا برای سیاست‌های عمومی‌ای که برای رسیدن به برداشتی درباره‌ی مساوات اجتماعی طراحی شده‌اند بنیادهای اخلاقی وجود دارد؟ آیا چنین سیاست‌هایی به استقلال و آزادی افراد احترام می‌گذارد و مطابق با کثرت‌گرایی است؟ (گلیسیر ۱۳۸۴: ۵۱-۵۲).

پرسش اصلی دلپرتا «آیا می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» در همین دسته از پرسش‌ها قرار می‌گیرد، اما این پرسش بر این مبنا طرح و سپس به بسط و توضیح آن در کل کتاب پرداخته می‌شود: «افزایش کشورهای دموکراتیک جهان، ۱۹۷۴-۲۰۱۱، شاهد کاهش رضایت شهروندان از عملکرد دموکراسی‌های موجود» به عبارتی مدعای افزایش شمار کشورهای دموکراتیک مبتنی بر آمار و ارقام یا «کمی» است، اما مدعای «کاهش رضایت از دموکراسی‌های موجود» مبتنی بر یافته‌های یک پژوهش است که «کیفی» است و دلپرتا در پانویس به Dahl 2012 ارجاع می‌دهد که در فهرست منابع در دسترس نیست. در متن انگلیسی کتاب، Dahl 2000 آمده است و صرف‌نظر از این که در ترجمه فارسی سال 2000 2012 آمده است، هم‌چنان چنین منبعی در فهرست منابع کتاب نیست و مشخص نیست دلپرتا به چه منبعی ارجاع داده است تا بتوان با مراجعه به آن به داوری مدعای یادشده پرداخت. مدعای «کاهش رضایت از دموکراسی‌های موجود» دقیقاً مشخص نیست که دقیقاً چه مناطقی یا کشورهایی را در بر می‌گیرد و این کاهش رضایت به چه میزانی رسیده است که دموکراسی به‌مخاطره افتاده است و او را به پرسش «آیا می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» وادار کرده است. دلپرتا از «جدی‌تر شدن بحران‌های مالی و نیز ناتوانی آشکار نهادی در برطرف کردن آن» سخن می‌گوید و با مسلم‌پنداشتن این گزاره دموکراسی را در خطر می‌بیند و واکنش‌های «تند» اجتماعی را از نشانه‌های آن می‌داند (دلپرتا ۱۳۹۸: ۱۷).

معمولاً در مطالعات هنجاری سه موضع عمده را شناسایی می‌کنند: ۱. فایده‌گرایی، ۲. لیبرالیسم مبتنی بر وظیفه اخلاقی، ۳. اجتماع‌گرایی. اجتماع‌گرایی بحث خود را با نقد لیبرالیسم آغاز می‌کند و به‌دنبالی نوعی دموکراسی مبتنی بر اجتماع مشارکتی است (گلیسیر ۱۳۸۴: ۵۳-۶۱). دلپرتا نجات دموکراسی را معادل «فراتر رفتن از مدل لیبرال آن و بسط‌دادن بازتاب آن بر مشارکت و تأمل در نهادهای داخلی و خارجی» می‌داند و هدف خود را «بحث درباره‌ی چالش‌ها و فرصت‌های کلی دموکراسی» معرفی می‌کند (دلپرتا ۱۳۹۸: ۱۷).

به گونه‌ای که او بحث خود را در سه سطح پیش می‌برد. نخست نقد لیبرال - دموکراسی، دوم بررسی جنبش‌های اجتماعی در سده بیست و یکم، و سوم تجویز دموکراسی شورایی جهانی و مرتب‌ساختن آن با مفهوم مشارکت از طریق جنبش‌های اجتماعی. از همین رو، دلپرتا را می‌توان نوعی اجتماع‌گرا در نظر گرفت. البته باید توجه داشت که نظرها دلپرتا در عصر جهانی شدن نوعی اجتماع‌گرایی جهانی است و از چهارچوب دولت - ملت فراتر می‌رود. در همین جهت، مدعی است که به تحلیل شیوه‌ای می‌پردازد که در آن «کنش‌گران متفاوت استفاده از آن ایده‌ها را از پیش تصور و به خواسته‌ها و پیش‌نهادها تبدیل کرده‌اند و توانسته‌اند در دموکراسی‌های واقعی و نیز دولت‌های دموکراتیک نفوذ کنند و آن‌ها را تغییر دهند». لذا، پاسخ «آیا دموکراسی را می‌توان نجات داد؟»، مطابق نظر دلپرتا، «در ترکیب یک نظریهٔ هنجاری با تحلیل‌های تجربی از چگونگی توسعهٔ برخی دموکراسی‌ها و نقش الهام‌بخش آن‌ها در تغییرات نهادی واقعی نهفته است» (همان: ۲۳).

۱.۱.۴ تحولات متداوم دموکراسی: دیالکتیک دموکراسی‌ها

دلپرتا بحث خود را در حوزهٔ نظریهٔ هنجاری با مطالعهٔ چهار مدل دموکراسی آغاز می‌کند که از طریق مقایسه، چالش‌ها، و فرصت‌هایی ادامه می‌یابد که تغییرات اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی را در بر داشته‌اند. او در مطالعهٔ دموکراسی‌ها بر اصل «تغییر» و تحولات دموکراسی تأکید ویژه دارد و با بررسی سیر تاریخی این مدل‌های دموکراسی نشان می‌دهد که مفهوم دموکراسی در طی دو سده گذشته چگونه دچار تحولات گوناگون شده است و مدل مسلط لیبرال - دموکراسی در طی سده گذشته با مدل‌های مختلف دموکراسی به چالش کشیده است و این لزوم فراتر رفتن و رهاکردن لیبرال - دموکراسی مبتنی بر نمایندگی و انتخابات را برجسته می‌کند. از همین رو، پاسخ دلپرتا به پرسش «آیا می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» به نوعی اشاره به این نکته دارد که نجات دموکراسی یعنی فراتر رفتن از مدل لیبرال و بسط دادن بازتاب آن بر مشارکت و تأمل در نهادهای داخلی و خارجی. نظریهٔ هنجاری مورد نظر دلپرتا دو مؤلفه را در بر دارد: ۱. مشارکت به منزلهٔ بخشی کامل از دموکراسی در مقابل مدل لیبرال - دموکراسی نمایندگی و مبتنی بر انتخابات، ۲. برساخت هویت‌های سیاسی برون‌زا در مقابل درون‌زا در فرایند دموکراتیک. او این دو مؤلفه را این گونه توضیح می‌دهد:

نابسند بودن دموکراسی‌های نمایندگی مبتنی بر انتخابات و احزاب و تصمیم‌گیری اقلیت منتخب برای اکثریت را نشان می‌دهد و هرگونه تعدیلی در آن اعم از دموکراسی مشورتی نیز پاسخ‌گو نیست. لذا، مباحثات هنجاری نشان می‌دهد نظریه‌های شورایی

درواقع به ارتقای فضاهای ارتباطات، مبادله استدلال‌ها، و به ایجاد تعاریف مشترک از خیر عموم، به‌منزله پایه‌ای برای مشروعیت تصمیمات مردمی، منجر شده‌اند. در این‌جا، کیفیت فرایند تصمیم‌گیری و نه کیفیت اولویت‌های ازپیش‌موجود به تصمیمات مشروعیت و کارآیی می‌بخشد. شهروندان به‌وسیله ارتباط با یک‌دیگر، شناسایی دیگران، و شناخته‌شدن از جانب دیگران فرصت درک استدلال‌های دیگران را می‌یابند و می‌توانند آن‌ها را برخلاف استانداردهای عدالت ارزیابی کنند (دلپرتا ۱۳۹۸: ۲۵).

با ارزیابی بخش نخست کتاب، که به بررسی نظری-تاریخی تحول چهار مدل دموکراسی اختصاص یافته است، از نظر ما، دلپرتا نوعی «دیالکتیک» میان اشکال متفاوت دموکراسی را، از دموکراسی لیبرال نمایندگی در حوزه عمومی بورژوازی تا دموکراسی مشارکتی در حوزه عمومی کارگری، دنبال می‌کند، آن‌هم در قالب بررسی تحول دموکراسی در دو سده گذشته تا به امروز. البته این دیالکتیک به سنتزی مانند ترکیبی از دموکراسی نمایندگی و مشارکتی منجر نمی‌شود، بلکه تز، دموکراسی نمایندگی، با آنتی‌تز، دموکراسی مشارکتی، در قالب جنبش‌های اجتماعی نسخ می‌شود. این دیالکتیک بی‌سنتز یا پست‌مدرن دلپرتا تلاشی است برای غلبه بر دموکراسی نمایندگی در قالب لیبرال-دموکراسی که حاصل جهان بورژوازی است و او جهان کارگری را به‌عنوان آنتی‌تز آن دائم درحال بسط‌یافتن از دو سده پیش تا به امروز می‌بیند که از طریق مشارکت مستقیم از حوزه کارگری فراتر رفته و اکنون در نظر او همه‌گیر شده است. لذا، حذف دموکراسی نمایندگی از نظر او ضروری است. باید توجه داشت دو فصل نخست کتاب درواقع تطویل مطالب و مفاهیمی است که تقریباً برای همه آشناست. البته، فصلی که به تحلیل بسط حوزه عمومی کارگری درمقابل حوزه عمومی بورژوازی می‌پردازد خلاقانه و مفید است، اما چنان می‌نماید که گویی جنبش کارگری تمام دستاوردهای دموکراتیک دو سده گذشته اروپا را حاصل کرده است. به‌عبارتی، کارگران بیش‌تر از این‌که مشغول کار باشند، مشغول دموکراتیزاسیون بوده‌اند! جنبه‌های اغراق‌آمیز بحث کارگری سویه‌ای دیگر در فصل قبل آن بحث دارد که به لیبرال-دموکراسی می‌پردازد، به‌گونه‌ای که چنان لیبرال-دموکراسی را از همان بدو پیدایش ناتوان و بی‌اهمیت جلوه می‌دهد که با مطلب فصل بعد به یک اندازه اغراق‌آمیز می‌شود، به‌گونه‌ای که بحث دلپرتا عمدتاً سویه‌های ایدئولوژیک و برخلاف مدعایش غیرتاریخی می‌یابد. او روی داده‌ها و نظریه‌ها را با جهت‌گیری خاصی قرائت می‌کند تا نتایج موردنظر او درباب دموکراسی نمایندگی و مشارکتی حاصل شود.

۲.۴ مطالعات تجربی: جنبش‌های اجتماعی جدید و پراکتیس دموکراسی

دلپرتا معتقد است جنبش‌های معاصر دغدغه‌های دموکراتیک دارند، هیچ‌گاه خطا نمی‌کنند، همواره نتایج و دستاوردهایی مثبت در جهت مشارکت مستقیم داشته‌اند، آن‌هم برخلاف مشارکت انتخاباتی بی‌ثمر، و دموکراسی را در کف خیابان تمرین می‌کنند. جنبش‌هایی که برخلاف گذشته دیگر کارگری نیستند و شامل طیف‌های گوناگون می‌شوند و با استفاده از رسانه‌های ارتباطی جدید توانی زیاد برای بسیج دارند. این جنبش‌ها، در مقابل دموکراسی‌های موجود، یعنی لیبرال-دموکراسی، در قالب دموکراسی نمایندگی که به پایین‌ترین سطح کیفیت، رضایت، و کارآمدی نزول کرده است، حوزه‌ای جدید را شکل داده‌اند که دیگر نمایندگی نیست، بلکه مشارکت مستقیم است. بر همین اساس، از نظر دلپرتا، «دموکراسی در حال فراگیری جهانی است. در همان زمان، نارضایتی از نظام‌های دموکراتیک نیز در حال افزایش است. دلپرتا این نارضایتی را جدی می‌گیرد» (Brigitte 2015: 239).

به نظر می‌رسد، بیش‌تر نوآوری و تحلیلی‌بودن بحث کتاب، بیش‌از آن‌که پاسخی به پرسش نجات دموکراسی باشد، تحلیل جنبش‌های اجتماعی در سده بیست و یکم و پیوند آن به رسانه‌های اینترنتی و بسیج از آن طریق است، چنان‌که جنبش‌های اجتماعی همان‌گونه‌که دلپرتا می‌گوید از کارگری بودن صرف فراتر رفته‌اند و اقشاری گوناگون را در بر می‌گیرند. نکته قابل تأمل در باب جنبش‌ها این است که دلپرتا جنبش‌های اجتماعی را تنها راه تحول و دموکراتیزاسیون معرفی می‌کند که به‌سبب مباحث چپ انقلابی دست به درهم‌شکستن ساختارهای موجود می‌زنند و فرض بر این است که همگی دستاوردهای دموکراتیک دارند. از سوی دیگر، او همه جنبش‌های اجتماعی را یک‌دست در نظر می‌گیرد. به‌عبارتی، جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه و بهار عربی تا جنبش‌هایی که در اروپا و آمریکای شمالی اعم از محیط‌زیست، جلیقه‌زرها، تا اشغال وال‌استریت را هم‌سان می‌پندارد که در جهت دستیابی به دموکراسی شورایی جهانی و فراملی مبارزه می‌کنند، اما دلپرتا چیزی در مورد جنبش‌های اجتماعی در آمریکای لاتین نمی‌گوید.

می‌توان این پرسش را مطرح که آیا جنبش‌هایی که در بهار عربی شکل گرفت سازوکار شورایی و اجماع را همانند جنبش‌های اروپایی اجرا کردند؟ چه نسبتی میان مطالبات این جنبش‌ها برقرار است؟ آیا به‌واقع جنبش‌های اجتماعی در اروپا یا آمریکای شمالی همگی یک‌دست و به‌دنبال دموکراسی جهانی و فراملی اند؟ باتوجه‌به این‌که کتاب دلپرتا در سال

۲۰۱۳ منتشر شده است، در چند سال گذشته در اروپا و آمریکا شاهد قدرت‌گیری جریان‌های دست‌راستی و ناسیونالیست در اروپا و آمریکایم که نه تنها فراناسیونال نمی‌اندیشند، بلکه ناسیونال می‌اندیشند. از خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا تا تشدید قوانین مهاجرتی در اروپا و آمریکای شمالی همگی نشان از قدرت‌گیری ایده‌هایی در قالب دولت-ملت را دارد تا دموکراسی جهانی و فراملی. نمونه بارز چنین تحولاتی خود را در همه‌گیری جهانی کرونا نشان داد که دولت‌ها عهده‌دار اصلی مبارزه و تنظیم مقررات، تسهیلات اقتصادی، و حتی قرنطینه‌ها و بستن مرزها بودند.

بحث دیگر ترکیب جنبش‌های اجتماعی، برای مثال، در اروپاست. دلپرتا بدون هیچ تمایزی همه این جنبش‌ها را نشانه‌ای بر حرکت‌های فراملی و در جهت دموکراتیزاسیون می‌داند، اما هیچ توجهی به پوپولیسم در این مباحث ندارد. برای مثال، تعریفی که یکی از نظریه‌پردازان اروپایی از پوپولیسم در اروپا می‌دهد با آنچه دلپرتا از دموکراتیزاسیون از جانب جنبش‌های اجتماعی مطرح می‌کند مشابه است:

پوپولیسم در اروپا ریشه در درک رادیکال از دموکراسی و بدبینی نسبت به نهادهای حکومت نمایندگی دارد که از حکومت مستقیم مردم جلوگیری به عمل می‌آورند. از این منظر، پوپولیسم یک درک مبهم از دموکراسی است که بر عناصر دموکراسی مستقیم، مانند رفاندوم، تأکید دارد تا ساختارهای دموکراسی نمایندگی. مردم باید حاکم بر سرنوشت خودشان باشند و نهادهای میانجی مانند احزاب سیاسی و پارلمان ابزارهای ثانوی بوده و موانع تحقق دموکراسی حقیقی می‌باشند (نظری و سلیمی ۱۳۹۴: ۶۶).

مطابق این تعریف، دست‌راستی‌ها و چپ‌های رادیکال از دو قطب مخالف به یک نقطه مشترک می‌رسند.

نکته دیگر میزان فراگیری این جنبش‌ها، با توجه به جوامع اروپایی، است، به گونه‌ای که می‌توان این پرسش را مطرح کرد که جنبش‌های اجتماعی در دموکراسی‌های موجود چه میزانی از افراد جامعه را در بر می‌گیرند؟ جذابیت بحث دلپرتا بیش‌تر زمانی است که جنبش‌های اجتماعی و برآمدن رسانه‌های الکترونیکی و استفاده فزاینده از اینترنت و رسانه‌های اجتماعی را با مثال‌هایی مشخص مانند مصر، تونس، اسپانیا، و آمریکا مورد بررسی قرار می‌دهد، اما چیزی در این باب نمی‌گوید که فضای مجازی و بمباران اطلاعات و داده‌ها تاحدودی مخاطبان را سرگردان می‌کند و میزان مباحث انتقادی را کاهش می‌دهد یا چگونه در پلیسی‌کردن اعتراض‌ها دولت‌ها از طریق فضای مجازی عمل می‌کند یا دست به کنترل اعتراض‌ها می‌زند.

۵. نتیجه‌گیری

کتاب دلپرتا تلاشی است برای ارائه بدیلی درمقابل دموکراسی نمایندگی و ملی که با لیبرال - دموکراسی شناخته می‌شود. او در این کتاب تلاش دارد تا نشان دهد که با جهانی شدن و حذف رقیب سرسخت لیبرالیسم، کمونیسم و بلوک شرق، و شکل‌گیری فرایند جهانی شدن دموکراسی‌ها درحال افزایش‌اند، اما مشکل در کیفیت آن‌هاست و جنبش‌های اجتماعی جدید در سده بیست‌ویکم نمایان‌گر تجربه‌ای جدیدند که می‌توان با مشارکت و شورا از دموکراسی‌های نمایندگی و سیاست‌های نئولیبرالی خلاص شد و نوعی دموکراسی مشارکتی جهانی را برقرار کرد که مطابق نظر چپ‌ها در آن نئولیبرالیسم سلطه ندارد. از همین رو، دلپرتا میان نظریه‌هنجاری و مفهوم دموکراسی با جنبش‌های اجتماعی جدید پیوند برقرار می‌کند و معتقد است این جنبش‌ها در سراسر جهان در جهت دموکراتیزاسیون حرکت می‌کنند و از این طریق او پیش‌نهاد دموکراسی جهانی را مطرح می‌کند. کتاب دلپرتا نوعی مطالعه تطبیقی است که نشان می‌دهد نوعی از دموکراسی درمقابل دموکراسی لیبرال نهادی به وجود آمد که مبتنی بر جنبش کارگری بود و از اواخر سده بیستم به این سو از طبقه کارگری فراتر رفت و همه‌گیر شد و این نوع دموکراسی مشارکتی در جهت دموکراتیزاسیون بیش‌تر حرکت می‌کند. دلپرتا تلاش دارد تا با تمرکز بر مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی راه‌هایی را برای تقویت زیربنای دموکراسی غیرنماینده از طریق مشارکت‌های مردمی و نهادسازی‌های اجتماعی یا شورایی در سطح فراملی و جهانی پیش‌نهاد کند.

پرسش «آیا می‌توان دموکراسی را نجات داد؟» دلپرتا دارای ابهام بنیادین است؛ ابهامی که اساس طرح آن را با چالش مواجه می‌کند. به این معنا که کاهش رضایت از دموکراسی‌های موجود به معنای از دست رفتن آن‌ها نیست، اما تلاش برای بهبود این دموکراسی یا پرسش از امکان بهبود آن‌ها موجه‌تر است و در سوی دیگر، می‌توان از امکان دست‌یابی به دموکراسی در دموکراسی‌های ناموجود از طریق جنبش‌های اجتماعی‌ای هم‌چون بهار عربی تردید داشت. همان‌گونه که در بسیاری از کشورهای عربی که جنبش‌هایی شکل گرفتند، بیش از این که دموکراسی حاصل شود یا مدنظر باشد، دغدغه‌های اقتصادی مسئله اصلی بود و فراتر از آن در آن کشورهایی هم که این جنبش‌ها در بهار عربی محقق شد، نه دموکراسی شورایی، بلکه تلاش برای برپایی لیبرال - دموکراسی مبتنی بر نظام نمایندگی و انتخابات شد، همانند کشور تونس. در نهایت، پرسش اصلی دلپرتا و پاسخ

او مبنی بر این که جنبش‌های اجتماعی تنها راه نجات دموکراسی است، گذشته از این که بسیار بلندپروازانه به نظر می‌رسد، بیش از حد رادیکال و انقلابی است. لذا، دوباره می‌توان به این سخن گیدنز توجه کرد: «جنبش‌ها مبنای ضروری یا تنها مبنای دگرگونی‌هایی نیستند که ممکن است ما را به جهان امن‌تر و انسانی‌تر ره‌نمون کنند».

در تحلیلی نهایی، می‌توان گفت که بحث دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی هم‌چنان جزو اصلی‌ترین مباحث در جهان معاصر است. جنبش‌های اجتماعی در دموکراسی‌های موجود و در دموکراسی‌های ناموجود بحثی گسترده و قابل تأمل است. کتاب دوناتلا دلاپرتا به‌واقع یکی از مطالعه‌های جامع و مفصل در باب جنبش‌های اجتماعی در سده بیست‌ویکم است، البته با جهت‌گیری پساچپ و دموکراسی رادیکال که هم‌چنان می‌تواند در فضای فکری ما مخاطبانی را برای خود بیابد و تأثیرگذار باشد. این کتاب می‌تواند در فضای دانشگاهی در حوزه علوم سیاسی، مطالعه جنبش‌های اجتماعی جدید، و هم‌چنین تحول دوگانه حوزه عمومی بورژوازی / کارگری و ایده دموکراسی در اروپای سده‌های هجده تا بیست‌ویکم به‌عنوان منبعی مکمل تدریس شود. نکات برجسته این کتاب را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. ارائه روایتی از تحول ایده دموکراسی در اشکال لیبرال تا مشارکتی و شورایی در اروپا؛
۲. مطالعه تجربی جنبش‌های اجتماعی معاصر و تأثیراتی که داشته‌اند؛
۳. طرح نسبت جنبش‌های اجتماعی معاصر با دموکراتیزاسیون و تلاش برای عبور از لیبرال - دموکراسی؛
۴. نقش اینترنت و فضای مجازی در بسیج جنبش‌های اجتماعی؛
۵. شیوه مقابله دولت‌های اروپایی با جنبش‌های اعتراضی؛
۶. به‌دست‌دادن نمایی از ایدئال دموکراسی رادیکال در میان جریان‌های پساچپ در اروپا.

کتاب‌نامه

- دلاپرتا، دوناتلا (۱۳۹۸)، می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ مشارکت، شورا، و جنبش‌های اجتماعی، ترجمه سعید کشاورزی و علی روحانی، تهران: ثالث.
- کالبون، کرایچ (۱۳۸۳)، «بازشناسی جنبش‌های نوین»، ترجمه اسماعیل رحمان‌پور و مهدی صفار دستگردی، مجله راه‌برد توسعه، ش ۱.

دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی: نقد کتاب ... (بهنام جودی و محمد یگانه) ۴۵

گلیسیر، داریل (۱۳۸۴)، «نظریه هنجاری»، در: روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
گیدنز، آنتونی (۱۳۷۷)، *پی‌آمدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: مرکز.
نظری، علی‌اشرف و برهان برهان سلیمی (۱۳۹۴)، «پوپولیسیم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی: مطالعه موردی فرانسه»، فصل‌نامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، ش ۴.

Cox, Laurence (2014), "Review: Donatella Della Porta: Can Democracy Be Saved? Participation, Deliberation and Social Movements", *Mobilization*, vol. 19, no. 4.
Della Porta, Donatella (2013), *Can Democracy Be Saved? Participation, Deliberation, and Social Movements*, Polity Press.
Fung, Archon (2015), "Book Review", *Contemporary Sociology*, vol. 44.
Geissel, Brigitte (2015), "Book Review", *Acta Politica*, vol. 50.
Smith, Jackie (2014), "Book Review", *International Journal of Comparative Sociology*, vol. 55. no. 2.

